

شناخت خلیج فارس در قالب مبانی نظری خاورمیانه‌شناسی*

●● دکتر محمود سریع القلم
دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی
دانشگاه شهید بهشتی

خاورمیانه چه به لحاظ نظری و چه از حیث عملی به زوال تفکر سیاسی و انسجام فکری و به اهمیت آفات درونی متوجه شده‌اند. به دلایل منطقی، آفت در عمل، ریشه در آفت در اندیشه دارد؛ تا اندیشه‌ها و کاربردها اصلاح نشود، نمی‌توان در میدان عمل بهبودی را انتظار داشت. منظور از زوال تفکر سیاسی، فقدان یا ضعف جوامع خاورمیانه در افزایش توان ملی، دستیابی به اجماع نظر و استخراج فرمولهای کلان برای حل و فصل مسائل چند بعدی اجتماعی - سیاسی - اقتصادی است.^۱ کانون این حل و فصل و منبع فکری این شکل‌گیری، نخبگان سیاسی و روشنفکران هستند، به عبارت دیگر، نخبگان ابرازی (صاحبان ثروت و قدرت) و نخبگان فکری (صاحبان اندیشه).

یکی از مهم‌ترین ویژگیهای نظام بین الملل به لحاظ فکری، مملکت‌داری جمعی است. پیچیدگی ارتباطات و چند بعدی شدن تصمیم‌گیریها، باعث شده است که تصمیم‌گیری جمعی جایگزین آراء و استنباطات فردی گردد. جوامع خاورمیانه‌ای به دلایل مختلف تاریخی، اجتماعی و به خصوص روحی و فکری نتوانسته‌اند در حوزه سیاست، به کار جمعی که به کارآمدی کلان ملی منجر می‌شود، دست یابند. هرچند امروز صحبت درباره جامعه مدنی در خاورمیانه آغاز شده است ولی راهی طولانی برای فعلیت بخشیدن به این آرمان در پیش است.^۲ اگر بخواهیم موضوع زوال تفکر سیاسی در خاورمیانه را مورد کنکاش قرار دهیم، به نظر ما دو عامل قابل تأمل است: ۱- ایدئالیسم

هدف این مقاله، بررسی تحولات خلیج فارس بطور کلان و اصل همکاری در میان کشورهای این منطقه به صورت خرد در یک چارچوب وسیع سیاست بین المللی خاورمیانه می‌باشد. مفروض این مقاله اینست که تا زمانی که نفت خاورمیانه، یکی از منابع حیاتی تأمین سوخت دنیای صنعتی باشد، سیاست بین المللی مهمترین واحد ارزیابی و چارچوب‌ساز موضوعات و تحولات منطقه خلیج فارس و خاورمیانه خواهد بود. این مقاله دو فرضیه را مطرح می‌کند. فرضیه اول این است که عمدتاً داده‌های سیاسی و شکل‌دهنده رفتار در خاورمیانه، علیرغم کاهش آن در دیگر مناطق جهان سومی، همچنان بین المللی باقی مانده و حتی تا اندازه‌ای حضور اقتصادی و نظامی بین المللی افزایش یافته است. فرضیه دوم اینکه، کارآمدترین شیوه افزایش سطح همکاری متقابل بین کشورهای حوزه خلیج فارس، ارتقای توان ملی و حل تدریجی بحران مشروعیت در داخل می‌باشد.

آنچه در عرصه سیاست خاورمیانه قابل مشاهده می‌باشد این است که نیم قرن بحرانهای انباشته شده در این منطقه نهایتاً باعث گردیده که خاورمیانه‌شناسی و «نگاه از درون» اولویت پیدا کند و بسیاری از سیاستمداران، اندیشمندان و روشنفکران در طیف گسترده اندیشه و تفکر در خاورمیانه به اهمیت نگاه از درون پی ببرند.^۱ در مدخل بحث و به عنوان نخستین اشاره به نکته فوق، آنچه به نظر می‌آید این است که ساکنان منطقه

* ارائه شده، در سمینار خلیج فارس، دیماه ۱۳۷۳، تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

دارد درحالی که منطقه خاوردور به گونه ای شگفت انگیز علم و معرفت علمی را وارد شبکه فکری و عملی خود کرده و آن را با فرهنگ محلی آمیخته است.

از آنجا که مملکت داری در قرن بیستم، عمدتاً مدیریت پیچیده مسائل اجتماعی و اقتصادی بوده است، حوزه سیاست نمی توانسته دور از علم و روشمندی و تفکر کاربردی عمل نماید. اگر دقت کنیم، توان ملتها و انسجام داخلی شان رابطه مستقیمی با پذیرش علم و علم گرایی از جانب آنها دارد.

زوال تفکر سیاسی در خاورمیانه از يك جنبه منعكس كننده وضع علم و تفكر علمی و کاربردی است. در منطقه خلیج فارس نیز، حاکمیت وسیع بین المللی رابطه مستقیمی با ضعف درونی کشورها و زوال تفکر سیاسی چه در حوزه نخبگان فکری و چه در میدان نخبگان ابرازی دارد.

در میان مناطق جهان سومی، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، تنها منطقه ای که با توجه به تواناییهای بالقوه داخلی، شدیداً تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی بین المللی باقی مانده، خاورمیانه است. منظور از نفوذ بین المللی، حضور بین المللی نیست. کشورهای خاوردور و نیز کشورهایی مانند برزیل، آرژانتین و مکزیک به شدت با نظام بین المللی و مراکز ثروت و قدرت در آن ارتباط دارند ولی در عین حال در چارچوب داخلی خود از نهادهایی برخوردارند که به نسبت قدرت فکری و سازماندهی شان به آنها توان تعامل و تقابل معقول اعطا می کند. مالزی در میان کشورهای جهان سوم يك نمونه بارز است که ضمن برقراری ارتباطات وسیع با دنیای خارج در طول سالها، توانسته با ایجاد اجماع نظر کلان میان سه گروه عمده سیاسی - قومی در کشور، به سطح قابل توجهی از کارآمدی و تصمیم گیری مبنی بر وابستگی متقابل دست یابد. مالزی به اتکای توانمندیهای تولیدی و سازماندهی و واقع بینی که وجه مشخصه نخبگان آن می باشد، در برخورد با محیط بیرونی، با استقلال نسبی بیشتری عمل می کند.^۸ خاورمیانه، و خلیج فارس بعنوان جزئی از آن، فاقد این توانمندیهای داخلی است. امنیت و مشروعیت حوزه قدرت به قدری به دنیای بیرون از مرزها وابسته است که هرگونه جابجایی قدرت و تغییر ماهیت و جهت تصمیم گیریها تابع منافع بین المللی است.

امنیت حکومت مهمترین موضوعی است که بسیاری از کشورهای حوزه خلیج فارس به آن می اندیشند. هنگامی که چند کشور نسبت به موجودیت و ماهیت حکومت یکدیگر مطمئن نباشند، همکاری پایدار و معنی دار و استراتژیک میان آنها عملی نیست. در نظریه همگرایی نیز یکپارچگی داخلی و حاکمیت نیرومند ملی از پیش شرطهای مهم تلقی می شود.^۹ در نظریه های روابط بین الملل، برداشت کشورها از درجه اطمینان به نظام داخلی و حکومتی و استحکام تصمیم گیری، از عوامل تعیین کننده همکاری و در نهایت صلح به شمار می آید. برای نخستین بار در تاریخ مدرن منطقه خلیج فارس، کشورهای شبه جزیره عربستان به فکر تحکیم مرزهای خود افتاده اند تا بتوانند به صورت کشور - ملتهای جدیدالتأسیس تثبیت شوند. گروههای جدیدی در همه این کشورها که از اقشار بوروکرات و تحصیل کرده هستند، هم اکنون با تشکلهای مختلف و اندیشه های روشن درصدد تبدیل حکومتهای طایفه ای جوامع خود به حکومتهای پارلمانی می باشند، هرچند این فرآیند ممکن است دهه ها به طول انجامد. این اقدام، اولین گام حقوقی در مسیر استحکام مبانی داخلی و دستیابی به يك چارچوب روشن فکری و برنامه ریزی است.^{۱۰} در جریان جنگ دوم خلیج فارس، کشورهای عرب نه تنها در سطح پرسنل بلکه به لحاظ لجستیکی و استراتژیکی، توان برنامه ریزی و دفاع از خود نشان ندادند و نیروی عظیم چند ملیتی با مدیریت مستقیم آمریکا بود که باعث شد نیروهای عراق از خاک کویت خارج شوند. بنابراین، امنیت داخلی این کشورها به شدت به ائتلافهای بین المللی آنها وابسته است.^{۱۱}

افراطی؛ ۲- تفکر غیر کاربردی. خاورمیانه در نیم قرن اخیر تحت هیچ شرایطی نتوانسته است به آشتی پایدار میان ایدالیسم و واقعیات دسترسی پیدا کند. ایدالیسم افراطی در تاریخ کارساز نبوده و نیروهای انسانی و مادی يك جامعه را به هدر داده است. باید میان ایدالیسم و افق بینی تفاوت قائل شد زیرا ایدالیسم به قدری کارها را دور از واقعیت تصور و تزیین می کند که واقعیات موجود بکلی فراموش می شود، درحالی که افق بینی آینده ای معقول برای برنامه ریزی جامعه در نظر می گیرد و از زمان مناسبی در آینده نسبت به وضع فعلی، برنامه ریزی معکوس می کند. ایدالیسم بدون توجه به زمان و شرایط، آینده ای نامعلوم و نامطمئن را به تصویر می کشد اما افق بینی، وضع فعلی را با توجه به آینده ای قابل دسترسی تغییر می دهد.^۲

در منطقه خاورمیانه، ایسم ها به اندازه ای دور از واقعیت بوده که بطور طبیعی، پیروان آنها را پس از مدتی دچار یأس و نوسیدی کرده است. چه سیاستمداران و چه روشنفکران نتوانسته اند منظر تاریخی جوامع خود را کشف کنند و بر آن اساس به اصلاح یا ترمیم و بطور کلی حرکت تدریجی رفرمیستی بپردازند. به نظر نویسنده، اساس بحران در ماهیت و کیفیت تفکرات است، نه در فلسفه ذاتی آنها.

کشورها پیش از آنکه در اندیشه با هم وجوه اشتراکی پیدا کنند باید با یکدیگر منافع مشترکی داشته باشند.^۵ یکی از نشانه های زوال اندیشه سیاسی در خاورمیانه این است که چه سیاستمداران و چه روشنفکران تصور می کنند بدون تواناییهای متعدد می توان میان ملتها و کشورها و گروهها، ارتباطات و پیوندهای پایدار ایجاد کرد. اگر ایسمی به پشتوانه قدرت مجهز نباشد نمی تواند به حداقل ادعاهای خود دست یابد. بدون توان مادی، هیچ اندیشه بزرگی را نمی توان به ثمر رساند.^۶ ایسم های خاورمیانه ای، لایه های قدرت و کسب قدرت و انباشت قدرت و کیفیت قدرت را در نظر نگرفته و سالها بحث و جدل و اختلافات خرد و کلان فکری نتوانسته است وضع کل منطقه را به سوی بهبودی سوق دهد. حاکمیت فزاینده بین المللی بر شئون مختلف مردم خاورمیانه نیز در این رابطه قابل تفسیر و بررسی می باشد. خلاصه توان سازمان یافته داخلی، بطور طبیعی، قدرت خارجی را دعوت می کند. هنگامی که درون توان داشته باشد، می تواند در مقام رویارویی با ادعاهای خارجی، حداقل با آن سهم شود و حداکثر آن را نفی کند. اصلاح اندیشه تنها يك بعد از پیشرفت و تکامل است و اگر با بعد قدرت همراه نگردد، جریانهای فکری روشنفکری به تدریج دچار رکود و مرگ می شود.^۷ هرچا پیشرفت و تکاملی بوده، بعنوان يك قاعده مستمر تاریخی، ائتلاف میان اجزای مادی و فکری وجود داشته است.

عنصر دوم در زمینه زوال اندیشه سیاسی در خاورمیانه، یعنی تفکر غیر کاربردی، در ادامه بحث فوق مطرح می شود. در عرصه مملکت داری و مدیریت جامعه، اگر اندیشه ها کاربردی نباشد روشهای عملی مطرح نشود و فعلیت نیابد، گریه را نخواهد گشود و معضلات طبیعی يك جامعه را حل نخواهد کرد. نظریه پردازی که کاربردی نمی اندیشند، صرفاً مهیج احساسات و عواطف خواهند بود نه سوق دهنده عموم در مسیر اصلاح اندیشه ها و رفتارها و سازندگی. زمانی که سخنرانی جمال عبدالناصر در مصر اعلام می شد، مردم در سراسر دنیای عرب در کنار رادیوها قرار می گرفتند و با شنیدن سخنان مهیج او اشک می ریختند و مدتها به آرزوها و آمال خود و آینده ای دور و نامعلوم می اندیشیدند. در تاریخ سیاسی جهان، مجریان کاربر بهتر از مجریان نظریه پرداز عمل کرده اند، مگر اینکه نظریه پردازان کاربردی نیز بوده باشند. تفکر کاربردی ضرورتاً لایه ای از تفکر علمی را به همراه دارد و این موضوعی است که کمتر در عرصه سیاست خاورمیانه مشاهده می شود. حوزه سیاست در خاورمیانه از علم فاصله جدی

در مقام آزمون فرضیه اول، با توجه به ارزیابیهای فوق به این نتیجه می‌رسیم که عنصر امنیت و مشروعیت در بیشتر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس به اندازه‌ای با منابع قدرت و ثروت بین‌المللی گره خورده است که خودبخود مشکلاتی جدی در راه همکاریهای دوجانبه و چند جانبه منطقه‌ای ایجاد می‌کند. جهت‌گیری در زمینه بهره‌برداری از کانونهای ثروت خاورمیانه، عملاً در گرو شرایط بین‌المللی است زیرا اساس این ثروت، نفت می‌باشد و بیشتر کشورهای خاورمیانه، منابع تولیدی به حساب نمی‌آیند. خاورمیانه بدین صورت در شبکه تولید ثروت بین‌المللی قرار نمی‌گیرد.

سیاستهای منطقه‌ای و پیوندهای بین‌المللی اسرائیل نیز به پیچیدگی وابستگیهای بین‌المللی کشورهای خاورمیانه می‌افزاید.^{۱۸} اگر این بحث را دنبال کنیم که چرا کشورهای خاورمیانه نمی‌توانند همکاری معقول و پایدار و مبتنی بر اعتماد با یکدیگر داشته باشند و چرا حتی دولتهای عرب که وجوه مشترک زیادی دارند در فضایی آکنده از سوءظن و سوءتفاهم به سر می‌برند، می‌توانیم از مبانی تئوریک نظریه همگرایی بهره‌جویم. یکی از پیش‌شرطهای قابل توجه در نظریه همگرایی اینست که کشورهای علاقمند به روند همکاریهای فزاینده، می‌بایست واحدهائی نیرومند و قابل اتکاء در درون باشند تا بتوانند متقابلاً به روابط پایدار با یکدیگر اعتماد پیدا کنند و از آن طریق اثرات مثبت و جانبی هر نوع همکاری به همکاریهای جدیدتر بینجامد. اگر نظام تصمیم‌گیری در یک کشور از حداقل حساسیت نسبت به حاکمیت ملی برخوردار نباشد چگونه می‌تواند با اطمینان و براساس منافع مشترک با همسایگان خود رفتار کند.^{۱۹}

در مباحث نظریه همگرایی گفته می‌شود که نخبانان ایزاری در یک کشور علاقمند به همکاری و نهایتاً همگرایی با دیگران باید این آمادگی را داشته باشند که در فرآیند همکاریها، بخشی از اقتدار ملی خود را به نهادهای فراملی واگذارند.^{۲۰} این تصمیم به یک خمیر مایه نیرومند درونی نیازمند است. البته، این ناتوانی به ماهیت حکومتها در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس بازمی‌گردد، چرا که بسیاری از کشورهای این منطقه هنوز نتوانسته‌اند بحران مشروعیت را مدیریت کنند، هرچند طبقات تحصیل کرده در کشورهای خلیج فارس، جریانی را برای کسب حاکمیت ملی آغاز نموده‌اند. نتیجه می‌گیریم که منافع کلان بین‌المللی در منطقه خلیج فارس، مانع از ایجاد جو تقویت‌کننده مکانیسم‌های اعتماد و حسن‌ظن میان این کشورها می‌باشد. نقش مطبوعات بین‌المللی، منافع تأمین‌کنندگان اسلحه به منطقه و شاید از همه مهمتر ضعف تفکر و دریافت و برداشت سیاسی در کل منطقه، زمینه حفظ و تداوم جو سوءظن را فراهم می‌آورد.^{۲۱}

نتیجه‌گیری:

در شرایطی که در مناطق جهان سوم برتر مانند آسیای دور و آمریکای جنوبی، نیروهای بومی در تعیین و پیشبرد منافع ملی نقش بیشتری کسب کرده‌اند، و در نظام بین‌المللی که از مبانی و اصول و مراکز قدرت و ثروت تثبیت شده‌ای برخوردار است امتیازات قابل توجهی به دست می‌آورند، در منطقه خاورمیانه که از سابقه تاریخی و امکانات ملی وسیع تری بهره‌مند است، نقش عوامل بین‌المللی در شکل‌گیری سیاست آن نه تنها در ثلث آخر قرن بیستم که دوره همگرایی است کم نشده، بلکه افزایش نیز یافته است. در این مقاله، زیربنای نظری این روند در زوال تفکر سیاسی، ایدئالیسم

در عرصه‌های مختلف نظامی، اقتصادی و تا اندازه‌ای اجتماعی، بسیاری از تصمیم‌گیرهای کشورهای حوزه خلیج فارس تابع منافع بین‌المللی است. جز ایران و تا اندازه‌ای پاکستان، سیاستهای دفاعی یا تهاجمی این کشورها، عمدتاً با محاسبات فرامرزی صورت می‌پذیرد. بیشتر کشورهای حوزه خلیج فارس با مسائلی روبرو هستند که ماهیتاً داخلی است و نتیجه آن سوءظن و عدم تقارن منافع است که میان آنها وجود دارد. به عنوان مثال، وضع ارزی این کشورها در بیست سال گذشته و جمعیت کم و هزینه‌های جاری اندک این کشورها، این امکان را فراهم آورده که بتوانند هم از نظر اقتصادی رشد کنند و هم از لحاظ نظامی به تجهیزات فراوانی مجهز شوند. بنیان استراتژی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در طول بیست و پنج سال گذشته این بوده که مبالغ هنگفتی صرف خرید تسلیحات پیچیده نمایند، اما برای پرورش پرسنل نظامی مستقل ملی سرمایه‌گذاری بسیار کمی کرده‌اند.

کشورهای عرب حوزه خلیج فارس از طریق خرید تسلیحات پیچیده، نوعی وابستگی یک طرفه میان خود و فروشندگان اسلحه به وجود آورده‌اند که شاید آن را بهایی برای حفظ امنیت خود تلقی کنند. پس از جنگ دوم خلیج فارس و مبالغ هنگفتی که این کشورها در جنگ ایران و عراق به بغداد پرداخت کردند، مشخص گردید که پی‌گیری رشد (و نه توسعه) اقتصادی و خریدهای تسلیحاتی همزمان امکان‌پذیر نیست و بحرانهای مالی و سیاسی از پیامدهای مستقیم جنگ دوم خلیج فارس برای این کشورها محسوب می‌شود.^{۲۲}

نرخ رشد جمعیت در منطقه خلیج فارس بطور متوسط بالای سه درصد است که بطور طبیعی نیازهای عمرانی و اجتماعی این جوامع را افزایش می‌دهد.^{۲۳} هزینه‌های نظامی کشورهای عرب خلیج فارس در دهه هشتاد و سرمایه‌گذارهای داخلی و خارجی آنها باعث شده که ذخایر مالی شان به شدت کاهش یابد، بطوری که دولتهای کویت و عربستان و عمان از بانکهای بین‌المللی وام گرفته‌اند تا بتوانند ضمن تأمین هزینه‌های فزاینده جاری عمرانی، موجبات نارضایتی مردم از خود را فراهم نکنند. با توجه به اینکه افزایش بهای نفت در سالهای آتی پیش‌بینی نمی‌شود و قیمت نفت راه «ملایم» را پیش خواهد گرفت، کشورهای خلیج فارس با کاهش سطح درآمد و افزایش هزینه‌ها روبرو می‌روند. هم‌اکنون تنها کشوری که با مشکل جدی مالی در منطقه خلیج فارس روبرو نیست، امارات عربی متحده می‌باشد که خود برای نخستین بار هزینه‌های بهداشت، آب و برق و برخی دیگر از خدمات عمومی را افزایش داده است.^{۲۴} ۸۷ درصد سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها در صنعت نفت است که نشانگر وابستگی شدید این کشورها به واردات کالاهای مصرفی می‌باشد.^{۲۵}

کشورهای خلیج فارس با مشکل کاهش بودجه و افزایش بدهی‌ها روبرو هستند. این کشورها که از دهه ۱۳۵۰ به مصرف‌گرایی عادت کرده‌اند، هم‌اکنون مجبورند هزینه‌های جاری خود را به شدت تقلیل دهند بطوری که حقوق کارمندان دولت سالهای متمادی است ثابت مانده و سوبسیدهای دولتی در طیفی از خدمات عمومی رو به کاهش می‌باشد. بدهی داخلی عربستان که در سال ۱۳۶۶ در حد صفر بود هم‌اکنون به ۷۲ میلیارد دلار رسیده است.^{۲۶} جنگ دوم خلیج فارس باعث شد که ذخایر مالی کویت از تقریباً ۱۰۰ میلیارد دلار به حدود ۳۵-۴۰ میلیارد دلار تقلیل یابد. و سهم عربستان در هزینه‌های این جنگ بالغ بر ۵۵-۶۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. در سال ۱۹۹۱، عربستان ۴/۵ و کویت ۵/۵ میلیارد دلار قرض کردند. دولتهای این منطقه به منظور حل بخشی از بحران مالی خود، شروع به فروش شرکتها و سرمایه‌های دولتی کرده‌اند که خود به نوعی مشکلاتی مربوط به تقلیل حاکمیت ملی در کشورهایی که قدرت هنوز در آنها نهادینه نشده پدید آورده است.^{۲۷}

سیاسی نخبگان ابزاری هر کشور است. نظامهای سیاسی زمانی که از اقیانوس پر تلاطم مشروعیت بگذرند و به منش ها و رهیافتهای حل المسائلی روی آورند و احساس تعهد کنند که باید نسبت به عموم مردم پاسخگو باشند، آنگاه می توانند بر پایه انسجام نظام داخلی خود با کشورهای خارجی همکاری معنادار داشته باشند. افزایش تشکل های گوناگون و گروههای فشار داخلی از روشهای کارآمد ارتقای توان ملی در تصمیم گیری است. هر چند نشانه های ظهور این روند دیده می شود ولی آهنگ آن به اندازه ای کند است که ممکن است تا زمان بلوغ این روند، از منابع طبیعی مورد نیاز برای حفظ معیارهای توسعه یافتگی و رشد ملی، آثار کمی باقی مانده باشد. بنابراین، با توجه به روند منطقه ای شدن و روند کمیایی منابع و بازارهای در سطح جهانی، سرعت بخشیدن به امر تحکیم نظامهای سیاسی در خاورمیانه به منظور کاهش نفوذهای بین المللی، از اولویت زمانی و سرمایه ای قابل توجهی برخوردار است.

افراطی، غیر کاربُردی بودن تفکر و نهایتاً بحران مشروعیت و ضعف در بنیانهای کشور - ملتی و حاکمیت نهادهای ملی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

اگر قواعد تاریخی را معیار سنجش استحکام حکومتها و همکاری بین جوامع قراردسیم، انسجام درونی و مشروعیت نهادینه دو عامل تعیین کننده در استحکام حکومتها و افزایش همکاریها بین آنها می باشد. منظور از انسجام درونی، درون گرایی نیست بلکه استفاده از امکانات داخلی و خارجی برای سامان دادن و نظم بخشیدن به ساختار داخلی يك کشور است. کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس در شرایطی می توانند با یکدیگر همکاری های فزاینده داشته باشند که ساختار تصمیم گیری آنها بر منافع ملی و داخلی بنا شده باشد. کشورهای غیر عرب مانند ایران، پاکستان و ترکیه به ترتیب از استقلال عمل به مراتب بیشتری برخوردارند تا نظامهای سیاسی در دنیای غرب. فرآیند مشروعیت یابی در ایجاد مشروعیت نهادینه، سخت ترین چالش

8. See Alasdair Bowie, *Crossing the Industrial Divide: State, Society and the Politics of Transformation in Malaysia*, New York: Columbia University Press, 1991.

۹. نوشته های کارل دوپچ و دیوید میترا نی به طور تاریخی ارتباط میان این عوامل را بررسی می کنند:

Richard Merritt and Bruce Russett, *From National Development to Global Community: Essays in Honor of Karl Deusch*. London: George Allen and Unwin, 1981, pp. 145-233 and David Mitrany, *A Working Peace System*, Chicago: Quadrangle Books, 1966.

۱۰. رجوع کنید به:

Richard Schofield, editor, *Territorial Foundations of the Gulf States*, London: UCL Press, 1994, pp 187-220 and Richard Schofield, «Border Disputes in the Persian Gulf,» an unpublished paper presented to a conference in Abu Dhabi on Persian Gulf 2000. March 27-29, 1995.

11. Adel Safty, *From Camp David to the Gulf*, New York: Black Rose Books, 1992, pp. 197-273.

12. F. Gregory Gause, «The Political Economy of National Security in the GCC States,» an unpublished paper presented to a conference in Abu Dhabi on Persian Gulf 2000, March 27-29, 1995, pp. 3-5.

13. Ibid., p. 7.

14. Ibid., p. 13.

15. Vo Xuan Han, *Oil, the Persian Gulf States and the U. S.*, London: Praeger, 1994, p. 91.

16. Philip Robins, «Can Gulf Monarchies Survive the Oil Bust? in Middle East Quarterly, December 1994, p. 14.

17. Ibid., pp. 14, 18.

۱۸. در این رابطه به کتاب زیر رجوع کنید:

Fawaz Gerges, *The Superpowers and the Middle East*, Boulder: Westview Press, 1994.

19. Ernst Haas, *Beyond the Nation - State*, Stanford: Stanford University Press, 1958-, p. 29.

20. Ibid., pp. 45-50.

21. See Jean Leca, «Democratization in the Arab World: Uncertainty, Vulnerability and Legitimacy: A Tentative Conceptualization and Some Hypotheses,» in *Democracy Without Democrats*, edited by Ghassan Salame. London: I.B. Tauris. 'Leaders and Publics in the Middle East: Shattering the Organizing Myths of Arab Society,» in *The Political Psychology of the Gulf War* edited by Stanley Renshon. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press. 1993. pp. 269- 293.

پاورقی ها:

۱. نشانه های این روند، محتوای کنفرانسها و کتب و مباحث علمی و حتی بعضی سخنرانیهای مقامات سیاسی در کشورهایی مانند مصر و کویت می باشد. نویسنده طی دو کنفرانس مربوط به خاورمیانه، به وضوح افسردگی فکری بسیاری از اندیشمندان خاورمیانه را نسبت به وضع عمومی آن احساس و روند درون گرایی را مستقیماً مشاهده کرده است. سعد ابراهیم، احمد موسالی، محمد مصلح، مصطفی کمال السید، احمد صدقی الدجانی، محمد عبدالجباری، مسعود الشابی، نجیب ریاض الریس و مهجد مهدی منجر، از چهره های شاخص این روند می باشند. در واقع، روند نگاه به درون، نهایتاً در پی تقلیل نقش عوامل بین المللی در سیاست و اقتصاد خاورمیانه می باشد تا استقلال و هویت بیشتری به این منطقه اعطا کند.

۲. منظور نویسنده از زوال تفکر سیاسی در خاورمیانه این است که نخبگان ابزاری و نخبگان فکری این منطقه پس از انقلاب صنعتی نتوانسته اند به سوی يك مجموعه مستقل پیش روند و تاریخ چند قرن اخیر خاورمیانه حاکی از گذار از يك بحران به بحران دیگر بوده است. مناطق خاور دور و آمریکای لاتین سریعتر از خاورمیانه و در دهه های چهل و پنجاه شمسی به فکر هویت ملی و حاکمیت ملی در مقابل نظام تثبیت شده بین المللی افتادند. خاورمیانه به دلایلی که در متن آمده هنوز این توان و قابلیت را به دست نیاورده است.

۳. رجوع کنید به:

Augustus Richard Norton, editor. *Civil Society in the Middle East*. New York: E.J. Brill. 1995.

۴. در این رابطه رجوع کنید به:

Michael Field. *Inside the Arab World*, London: John Murray, 1994, especially pp. 25-126. Robert Owen, *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, London: Routledge, 1992. pp. 81- 108 and Fouad Ajami, *The Arab Predicament*, Cambridge: Cambridge University Press, 1981.

5. Robert Keohane, «Institutional Theory and the Realist Challenge After the Cold War.» in *Neorealism and Neoliberalism*, edited by David Baldwin. New York: Columbia University Press, 1993, pp. 269-301.

۶. در این رابطه رجوع کنید به:

محمود سریع القلم، «قواعد تمدن سازی و آینده تمدن اسلامی»، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، صص ۵۳۱-۵۱۹ و محمود سریع القلم، «نظریه انسجام درونی» نامه فرهنگ، سال چهارم، شماره اول، شماره مسلسل ۱۳، بهار ۱۳۷۳، صص ۱۰۹-۱۰۰.

7. See Ghassan Salame, *Democracy without Democrats*, London: I.B. Tauris, 1994.